

بر خاک مظلومیت بریزند . برای اتمام حجت در نهایت احترام خطاب کرده و بگوئیم: اولاً اگر شما خود را مسلمان و صاحب دین و مذهب و آئین اسلام می دانید و سایر مسلمانان را برادرهای ایمانی خود می شمارید کجا روا است امروز که تمام مسلمانان ایران بدون استثنا مطالبه عدالت می کنند و می خواهند اول شما و بعد خود شاه را از تحت اسارت يك مشت رذل پست فطرت رهایی بخشند ، شما يك عده مردم که جیره و مواجب خود را (اگر بدهند شتل نساژند و قماربازند) از مالیات رایج دست ملت گرفته تناول می فرمائید چرا باید جلوگیری نمائید؟ آخر انسان باید هیچ شعور نداشته باشد؟ آیا همه ایران بایی شدند و شما دوسه هزار نفر مسلمان؟ اگر به روز قیامت اعتقاد دارید جواب خدا و پیغمبر را چه خواهید گفت؟ تمام ایران می گویند ما به حکم علمای اعلام نجف اشرف که از آنها تقلید می کنیم مشروطه می خواهیم، عدالت می خواهیم، مجلس می خواهیم، شما به حکم کدام مجتهد جامع الشرایط مانع می شوید؟ ثانیاً از مسلمانی شما گذشتیم اگر غیرت دارید به چشم می بینید که این جوان دیوانه می خواهد مملکت شما را به روس بدهد آیا راضی می شوید ناموس خود را در چنگ اجنبی مثل روس اسیر ببینید که به هر طور در جان و مال و عرض و ناموس شما بخواهند تصرف کنند، قدرت هیچگونه اعتراض نداشته باشید؟ چنانچه در تبریز نقاب زنهارا در کمال وحشیت بلند کردند . ثالثاً اگر غیرت در وجود شما خلق نشده باری زن، بچه، پدر، مادر، خواهر ندارید بی جهت به هوای کدام پول زیاد، به عشق کدام مواجب پس نیفتاده، عیال و اطفال خود و سایر برادرهای خود را بی کس و یتیم می گذارید؟ اگر تمام شما مثل قشون عثمانی بگوئید ما به روی مسلمان و برادرهای خود تیر نمی اندازیم شما را چه خواهند کرد؟ شما قوت و زور آنها هستید آنها به کدام زور از شما جلوگیری می کنند؟ رابعاً اگر به عیال و اطفال خود و دیگران ترحم نمی کنید و از همه چیز چشم می پوشید و گریه های دروغی امیر بهادر ننگ رگ غیرت از بدن های شما کشیده ما حرفی نداریم . خوب فکر هم ندارید . همینطور استدعا می کنیم و شما را به همان دین و مذهبی که در دنیا قبول کرده اید قسم می دهیم هر چند نفر با هم نشسته نیم ساعت فکر کنید بعد از اینکه دست از همه چیز کشیدید ، با اینکه يك ایران باشما نزاع دارند آیا شما غلبه می کنید و از پیش می برید؟ ما وجدان شما را در محکمه عقل شما و کیل قرار می دهیم اگر حکم کرد که بر ملت فائق خواهید آمد ، دعاها و جادوگری های امیر بهادر پشت و پناه شما باد . خامساً اگر به مطالب حقه ملت مظلوم گوش نمی دهید و بر عقیده باطله خود باقی هستید و حکم دلخواهانه هواپرستان را بر حکم محکم خود ترجیح می دهید و می خواهید

پس از انقضاء يك هزار و دو بیست و شصت و شش سال، وقعه تاریخی اجتماع جیش یزید را بر امام مظلوم و ریختن خون ذراری برابر و اصحاب اطهار آن بزرگوار تجدید کنید و خود را در عداد مجاهدین فی سبیل الکفر و العصیان قرار دهید، پس لامحاله شرح این اتمام حجت ماحق پرستان را به عیال و اطفال و خویشان خود اعلان نمائید و آنها را از خیر خواهی ما در حق شماها مطلع سازید که لا اقل قتل شمارا از مرکز و طغیان خودتان دانسته، دانند که از خودتان بر خودتان است و ما را مورد ناله و نفرین خود ننمایند، من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم - تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال.

و نیز این صورت شرایطی [است] که دیروز نمایندگان سفراء با ملتیان مذاکره نموده اند و هذا صورته :

روز دوشنبه ۱۶ ج ۲ - بارانفسکی نایب قونسول روس و چرچیل قونسول انگلیس، برای اصلاح بین ملت و دولت حرکت کرده با مجاهدین ملاقات و از قراری که می گویند صلح را منوط به این شروط کرده اند :

- ۱ - حرکت قشون روس از خاک ایران ۲ - تبمید سی و دو نفر مفسد
- ۳ - اداره نمودن وزارت جنگ و تخفیف قوای دولتی ۴ - حکومت مخبر السلطنه در تبریز و آذربایجان ۵ - عزل مخبر الدوله ۶ - احضار وکلای سابق با افتتاح مجلس ۷ - تکمیل عفو عمومی ۸ - عزل سعدالدوله ۹ - آزادی سیم تلگراف ۱۰ - تلگراف تکمیل مشروطه به نجف ۱۱ - ترك اسلحه از اشرار ۱۲ - استخلاص محبوسین قرجه داغ و تفلیس .

طرف عصر را با جناب آقای حیی رفتیم در محله سرچشمه دیدن حاج جلال الممالک که نقل مکان کرده بود، به واسطه آنکه خانه اش نزدیک خانه شیخ فضل الله است و در آنجا این ایام خطر است. لذا مردم و همسایگان شیخ خانه ها را گذارده فرار کردند، از آنجمله حاج جلال است. باری در بین راه، جناب آقا میرزا حسن و کیل کرمان به ما برخورد، با هم رفتیم منزل حاج جلال. از آنجا آقا میرزا حسن رفت، ما هم رفتیم منزل جناب حاج فخر الممالک که تازه از مکه معظمه و عتبات عالیات مراجعت نمودند و چون مهر تربت نداشتم از جناب حاج عز الممالک آقا زاده آقای حاج فخر الممالک خواهش مهر تربت نمودم. هشت دانه مهر تربت و چند دانه تسبیح به من دادند و از مهر تربت و تسبیح صد دانه تربت بی نهایت مشعوف شدم. در وقت مراجعت در بین راه رفقا و دوستان را دیدم که از طرف مجلس به خانه های خود مراجعت می نمودند چه در بنای عمارت بهارستان جمعیت احرار آنجا جمع می شوند. امروز علماء الدوله وارد طهران شده است.

از دیشب اول غروب الی امروز ظهر، در شاه آباد سه فرسخی طهران جنگ بوده است

واز دولتیان خیلی به قتل رسیده اند . از طرف ملت معلوم نیست چه نمی گذارند از دروازه کسی وارد شود و اخبار جنگ را منتشر نماید . قدر متیقن این است که بیعارها و الواط محلات را که دیروز هر کدامی را سه تومان داده و تفنگ و فشنگ داده با قزاق فرستادند ، گویا يك نفرشان زنده نباشد .

و نیز جناب آقامیرزا عباس طباطبائی را ملاقات نموده ، مذکور داشت : از انجمن سعادت اسلامبول و از لندن تلگراف شده است به طایفه بختیاری و مجاهدین که از دخالت دول اجنبی در امر ایران ، آسوده و مطمئن باشید که نخواهند آمد و نیز تلگرافی از حضرت حجة الاسلام آقای آخوند ملامحمد کاظم مخابره شده است که سواد آن از این قرار است و هذا صورته :

### سواد تلگراف نجف اشرف

۸ ج ۲ مخابره شده است - بصره ، محمره ، اصفهان ، قم ، توسط ده و شش جنابان مستطابان سرداران عظامان ملی امراء بختیاری دامت تائیداتهم . تلگراف اطمینان که از سیم خارجه فرموده بودید رسید . موقع باریک و وطن در خطر ، حفظ قوای ملیة منتخبیه ، حراست مجلس ، عدم ضمان مشروطیت از اجانب ، سلب قوای استبدادیه ، اجراء حکم الهی بر مستبدین لازم . انشاالله تعالی ، محمد کاظم الخراسانی .

روز چهارشنبه ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۷ - امروز بازارها عموماً بسته است ، مردم در حالت اضطراب و خوف . شاهزاده فرمان فرما را در نزد شاه متهم نموده اند به اینکه خیال دارد ناصرالدین میرزادا به تخت سلطنت بنشانند و مؤید اینکه فرمان فرما با ملت است آنکه باغ بیلاقی سپهدار را اجاره کرده است و رفته است در آنجا منزل کرده است .

طرف عصر را رفته منزل جناب آقایحیی . شخصی از شاه آباد آمده بود به شهر و حامل بعضی مکتوبات و پیغامات بود برای مشروطه خواهان و از اردوی ملتی خیلی تمجید و توصیف نمود و گفت : سبب جنگ چند روز قبل این بود که حسن خان قزاق برادر کلانتر خانم فحشی ازدهانش بیرون آمد ، فوراً یکی از مجاهدین او را با گلوله انداخت . سه نفر قزاق به حمایت او درآمدند ، آنها را نیز با گلوله انداخت . سایرین فرار کرده ، پانزده نفر از مجاهدین آنها را تعقیب کرده ، تارسیدند به اردوی دولتی . از اردوهم يك شلیک توپ شد که يك ارمنی را کشت ولی در عوض به واسطه انداختن بمب ، عده زیادی از دولتیان به قتل رسیدند . از قرار تعریف این شخص چند عدد توپ مسلسل هم با مجاهدین است .

مجملاً با جناب آقایحیی رفته منزل جناب معاون التجار وکیل کرمان . جناب بحر العلوم کرمانی و جناب حاج جلال العمالك هم آنجا آمدند . پس از مذاکره و صحبت جناب حاج

جلال الممالک و رقه قرمزی که به حروف سربی طبع شده بود داد به بنده که درج در تاریخ دارم و هذا سورتہ :

آخرین اتمام حجت ملت ایران به اهل نظام

به نام نامی وطن مقدس ما ایران

یک سال تمام ماملت ایران به زبان عجز و به روی نیاز ، مقاصد حق و نیات مقدسه خود را که متضمن رفاه حال عامه و آسایش کلیه طبقات اهالی بوده ، با خون خود نوشتیم و به قدم های برادران غافل خود ریختیم ، از آنجائی که ریشه ظلم و فساد درین شهر متوطن و برقرار بود ، سامعین همه را به غفلت گذرانیده و افسانه پنداشتند. درحالی که انجام خدمات وطن اول و وظیفه طبقات نظام بوده و می بایستی برادران قشونی ما برای روسفیدی خود در استقرار اساس معدلت پیش قدم باشند و از سعادت و افتخاری که قشون عثمانی در پیشرفت این اساس مقدس درک کردند بی بهره نباشند . ولی مع التأسف این نیک نامی به نام برادران نظامی ما مقرر نبوده ولی امروزه که قهر خداوندی موقع ظهور یافته ، برادران نظامی و قشونی خود را متنبه و آگاه ساخته که با این همه مخالفت و خون ریزی ها ، ملت آنها را برادر خود دانسته ، هنوز عرق اخوت را منفصل نکرده ایم و از برای آخرین اداء وظیفه وجدانی و اتمام حجت می گوئیم : ای سرداران ، ای میرپنجان ، ای سرتیپان ، ای سرهنگان ، ای یاوران ، ای قزاقان ، ای ژاندارمان ، ای سربازان ، ای توپچیان ، غفلت و نفاق بس است ، ضدیت با خدا تاکی ، مخالفت با پیشوایان مذهب تاچند ، احکام حجج اسلام و رؤسای ملت را اطاعت نموده از جیش یزید عصر کناره جوئید ، در زیر لوای ملت در آئید و در این آخرین وهله فرست را غنیمت شمرده آثار موافقت یا اقلا بی طرفی خود را ظاهر ساخته ، جبران مخالفت های گذشته را به عمل آورید. و الا چنانچه دست از سوء نیات خود برداشتید بلای آسمانی و سخط منتقم حقیقی بر فرد فرد شما نازل شده ، شماها را مثل سایر مخالفین ملت از زندگانی بی بهره خواهد ساخت . (محل مهر)

در وقت مراجعت جناب سعیدالعلماء مدیر مدرسه قدسیه را ملاقات نمودم . مذکور داشت الان صنیع حضرت بادویست سیمصد نفر از بیعاریها و الواط چالمیدان که از دولت اسلحه گرفته بودند رفتند به طرف عمارت بهارستان که آنجا را برای سنگر تصرف کنند . چون بنده زاده میرزا علی طفلی است ، کمتر از چهار سال سن او است ، بسا بنده بود و در بین راه جمعیت زیادی بود زودتر خود را به واگون رسانیده و سوار شدیم و نتوانستیم تحقیق نماییم مقصودشان چه بوده است . همین قدر معلوم شد که رفته بودند در عمارت بهارستان مردم را متفرق کرده و رفته بودند .

روز پنجشنبه ۱۹ جمادی الاخری ۱۳۲۷ - امروز بازارها بسته است. بنده نگارنده بسیار از اوقات بستن دکاکین طهران را دیده بودم لکن هیچ وقت اینطور ندیده بودم که در بازار يك نفر متنفس پیدا نمی شود .

تلفون کهریز که امروز مقطوع و اخبار راه قم گرفته نمی شد .

از قرار مذکور جنگی بین دولت و ملت واقع شده است و جمعی از دولتیان کشته شده اند. از قرار مذکور فرمانفرما رفته است به سفارتخانه آلمان و ناصرالدین میرزا راهم برده اند سلطنت آباد . از قرار مسوع میرزا محمود قمی و پسر او را گرفته و بردند به سلطنت آباد ، گویا امام جمعه و ظهیرالاسلام سعایت درباره او کرده اند .

سربازهای سیلاخوری که درب خانه شیخ فضل الله بوده اند ، امروز پنجاه نفر برعهده آنها افزوده گردید .

امروز جناب آقامیرزا ابوالقاسم ترجمه کرد حدیث و خبر جلد سیزدهم را که حضرت باقر (ع) فرموده است : « کأنی بقوم یخرجون فی المشرق الی آخره » .

امروز طرف عصر جناب آقامیرزا عبدالمطلب آمد بنده منزل و اعلانی را که سابقاً نوشتیم در مطبعه برده بودند که به طبع برسانند و چون امضاء نداشته است طبع نکرده بودند و چند صفحه که شاگرد مطبعه طبع کرده بود از آنها یکی دست آمد که صورت آن از این قرار است .

روز جمعه ۲۰ جمادی الاخری ۱۳۲۷ - امروز عموم بازارها بسته است . گفتگوی دولتی ها باملتی ها خیلی سخت شده است. دیشب دودورسکه نمش مقنولین را وارد کرده اند . امروز رفتم منزل آقامیرزا عبدالمطلب برای اینکه کتاب مشاهیر شرق را اذیشان بگیرم، منزل نبودند، در آنجا ماندم تا آمد و تا عصر در آنجا بودم .

جناب عندلیب السادات را در بین راه ملاقات نموده ، سرش را گذارد در گوش من و گفت آمدن قشون روس به ایران دروغ است و مأخذ ندارد .

از قرار مذکور در چند روز قبل سفراء مجلس کرده بودند و در مجلس مذاکره غیر رسمی کرده بودند که محتمل است الواط و بیعارها بریزند به سفارتی و بر حسب تحریک ... متعرض سفیر و یاتبعة خارجه شوند . بعضی از سفراء جواب داده بودند که هر دولتی که نزدیک است به ایران ، باید عده ای از قشون خود را وارد کند برای حفظ سفارتخانه ها . و لکن رأی نداده بودند و موقوف شده بود به مجلس دیگر . وزیر مختار روس تلگرافی به روسیه کرده بود و سه هزار و پانصد نفر قزاق روس در بادکوبه حاضر شده بودند که در وقت احتیاج وارد به خاک ایران شوند. لذا روزنامه پپلکنیوز اعلان داد که سه هزار و پانصد نفر قزاق از روسیه وارد خاک ایران شده است. لذا ملت به هیجان آمده ، سفراء در مقام مذاکره

برآمدند . تا اینکه معلوم شد هشتاد نفر قزاق روس وارد شدند برای حفظ سفارت روس و انگلیس و بعضی سفارت‌ها . از قرار مسموع در رشت جلوگیری کردند . از قرار گفته جناب آقاسید اسدالله در مشهد هم بین رکن الدوله و ملت صلح شد به شرط آنکه قشون روس را از خراسان خارج نماید . سواد مراسله سفارت روس که در جواب سعدالدوله نوشته است از این قرار است :

### سواد مراسله سفارت روس

در جواب مراسله رسمی وزارت امور خارجه

دوستانار با کمال توقیر و احترام در جواب مراسلات محترمه جناب مستطاب اجل عالی مورخه غره و پنجم و دهم شهر حال نمرة ۸۲۶۴ و نمرة ۸۴۰۸ مربوط به مراجعت عساکر دولت بهیة امپراطوری از خاک ایران به روسیه ، زحمت افزا شده خاطر مودت مظاهر را مستحضر می‌دارد که پس از ورود فرمانفرما و حکمران آذربایجان به تبریز و استقرار امنیت و نظم که من بعد دیگر به هیچ وجه خطری برای جان و مال اتباع روس و اتباع دول خارجه نباشد ، بلا تأمل قزاقان و عساکر دولت بهیة روس از تبریز به خاک روس رجعت و عودت داده خواهد شد . در این موقع احترامات خود را تقدیم می‌دارد .

امروز طرف عصر صنیع حضرت باجمعی از الواط که با اسلحه می‌باشند ریختند در عمارت بهارستان و میرزا جوادخان عکاس را گلوله باران نموده و چند نفری را هم مجروح نمودند . این جوان مقتول در خیابان لاله زار با برادر خود عکاسی می‌کرد و در چندی قبل او را به جرم اینکه عکس ستارخان را فروخته است گرفتند و چون در ابتدای مشروطه بود و این گرفتاری باعث ایراد شد لذا او را مرخص نمودند . بلکه تا یک اندازه ایراد هم از شاه شد و او باز در کار خود مصر بود تا اینکه امروز عصر به تبریز اتباع صنیع حضرت این جوان به قتل رسید . مردم متفرق شده و فرار کردند ، نعش مقتول تا صبح در جلو عمارت بهارستان ماند . جمعی هم ریختند در مدرسه سپهسالار و مدرسه را تصرف کردند و طلاب را بیرون کردند . چون مدرسه سپهسالار سنگر بسیار محکمی است و احتمال می‌رود ملت و مردم طهران آنجا را سنگر کنند لذا از تصرف طلاب خارج شد . طرف شب حاج حسین آمد بنده منزل ، اول خبر قتل عکاس را داد بعد گفت فرمانفرما پناه برده است به سفارتخانه آلمان . ناصرالدین میرزا هم ، چون محتمل بود او را به تخت سلطنت بنشانند ، او را بردند به سلطنت آباد .

روز شنبه ۲۱ جمادی الاخره ۱۳۲۷ - امروز طرف صبح جناب حاج جلال الممالک آمد بنده منزل و خیلی محزون و گفت در بین راه مادر و خواهر عکاس را دیدم که گریه و زاری کنان می‌رفتند به طرف عمارت بهارستان و به مردم التماس می‌کردند که در کفن و دفن آن جوان همراهی کنند ، کسی همراهی نکرد و بعضی از مردم به حالت این دونفر زن گریه

می کردند. پس از ساعتی که مذاکره نمودیم از وضع اغتشاش شهر، جناب آقای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی ولد جناب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سیدمحمد تشریف آوردند بنده منزل. جنابش خیلی محزون [بود] و فرمود الان در دو نقطه جنگ در گرفته است: یکی بین بختیاری و دولتی در کهریزک، دیگری بین مجاهدین و دولتی در قندی شاه و احمدآباد که نزدیک شاه آباد است. و گفتند در تلفون شنیدم که کسی گفت: «به قزاقخانه اطلاع بدهید که جنگ شروع شده است و به توپخانه هم اطلاع دادیم». باری جناب آقا دعا کردند برای نصرت مجاهدین و تشریف بردند. طرف عصر را رفتم منزل جناب آقا میرزا ابوالقاسم، فرمودند در تلفون شنیدم که مجاهدین شکست خورده و سنگر کرج به دست دولتیان آمد.

از قرار مذکور مجاهدین که فتح کرج را کرده بودند عدهٔ قلیل بودند که به صد نفر نمی رسید شماره آنها، و چون اردوی دولت سه چهار هزار نفر بودند، جنگ بین آنها در گرفته و جمعی را کشته و فرار کردند. و اردوی بزرگ دولت در این طرف است و اردوی ملت و خود سپهدار در ینگ امام است که هشت فرسخ تا طهران مسافت دارد، و این مجاهدین ملحق شدند به اردوی ملت که سپهدار در بین آنها می باشد.

امروز اجزاء تلگرافخانه تعطیل کرده و فرار کردند. رعایای خارجه که در خیابان ناصریه بودند بیرق قرمز به بالای حجرات و دکاکین خود نصب کردند.  
يك اضطراب و هیجان فوق العاده در مردم مشاهده می شود و لابد امری اتفاق افتاده است که پس از تحقیق می نویسم.

روز یکشنبه ۲۲ جمادی الاخری ۱۳۲۷ - امروز بازارها عموماً بسته است. آرامه هم به قرار هر روز بسته اند. رعایای خارجه بالای خانه ها و دکاکین خود بیرق دولت متبوعه خود را برپا کرده اند. اردوی ملت و اردوی دولت مشغول زد و خورد و جنگ می باشند.

حاج جلال الممالک آمد بنده منزل و گفت با جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی رفتیم دیدن علاء الدوله. در مجلس معین الدوله برادر علاء الدوله و مستوفی الممالک بوده است. مستوفی گفت از روزی که از وزارت جنگ استعفاء داده ام گوش خود را از شنیدن اخبار بسته ام و خبری ندارم. جناب حاج جلال الممالک خیلی تعریف از معین الدوله کرد و در واقع این سه برادر که علاء الدوله و احتشام السلطنه و معین الدوله باشند در درستی و تدبیر کوتاهی نکرده اند، در عفت و پاکدامنی و پیراستگی از عیوب استبدادیه در بین اعیان و رجال دولت بی مثل و مانند می باشند.

حاج جلال نقل کرد که چند روز قبل امیر بهادر در خانهٔ زری خانم سیاه که کنیز ناسرالدین شاه بوده است، بود و در آنجا خیلی اظهار خوف و ترس نمود از فرقهٔ مجاهدین، و از يك نفر آنها که خیلی شجاعت کرده بود تعریف کرده بود.

امروز هفت گاری نان از شهر حمل به اردوی دولتی نموده اند و حمالها و بیچاره‌های دوره گزند را لباس پوشیده و اسلحه دادند و فرستادند به شاه آباد برای جنگ با مجاهدین . جناب آقامیرزا ابوالقاسم نقل کرد که دیشب گوش به تلفون دادم ، شنیدم حاجی امام جمعه خوی نیرالدوله را پای تلفون احضار کرد . پس از حضور گفت : «خوب است به شاه عرض کنید کار از این حرفها گذشته است و امروز صلاح در صلح با ملت است ، محض خدا و برای حفظ مسلمانان از قتل و نهب ، از صرافت منصرف شوید و شاه را راضی نمائید به صلح . » شاهزاده نیرالدوله جواب داد که «باید وقت بخوادم و فردا حضور شاه مشرف شوم و عرض کنم . » بعد از چند دقیقه زنگ زد و تلفون را وصل نمود به سلطنت آباد و در تلفون گفت «حضور مبارک اعلیحضرت عرض دارم . » پس از چند دقیقه جواب رسید «شاه حاضر است . » بعد شنیده شد که شاه گفت : «شاهزاده نیرالدوله احوالت خوب است ؟ » نیرالدوله جواب داد : «آرزویم این است که خون خود را در پای مبارک بریزم و خود را تصدق شاه نمایم . » بعد از اظهار عبودیت و چاکری مقاله حاجی امام جمعه را به شاه عرض کرد . شاه فرمود : «منهم راضی نمی شوم که جنگ باشد و طرفین رعیت خودم می باشند ولی برای دماغ سوختن آنها قدری گوشمالی لازم بود ، حالا هر طوری که صلاح دانید صلح می کنم و فردا هم در عمارت بهارستان بنشینید و انتخابات را شروع کنید . »

امروز نظامنامه انتخابات را که طبع شده است در بین مردم نشر دادند .  
دیروز در دربار بین امیربهاذر و فرمانفرما گفتگو در گرفته بود که پس از تحقیق درج خواهد شد .

روز دوشنبه ۲۳ ج ۲ - امروز رفتم در منزل جناب عباسقلی خان جهانگللو و مطالبی که مسموع گردید از این قرار است :

مکرم الدوله از کاشان تلگراف کرده است به معین السلطنه که «عیال و بستگان مرا ببرید در قلعه و یایکی از دهات شمیرانات که نزدیک به یکی از سفارتخانهها باشد . دوهزار نفر سوار عرب وارد و شهر کاشان را متصرف شدند ، دارالحکومه را هم محصور و متصرف شدند . از طرف حاج علیقلی خان تلگراف شده است «در کاشان بمانید تا در موقع به شما اطلاع بدهم حرکت کنید ، فعلاً در همانجا باشید . دیگر آنکه شخصی از یافت آباد آمده و گفت که در بین راه قزاق زیادی دیدم که بی تفنگ و مجروح فرار می کردند .

امروز طرف صبح به هریک از دکانهای خیابازی پنجاه من نان حواله داده اند برای فرستادن به اردوی دولتی .

امروز طرف عصر یک گاری کشته آوردند به شهر و این مقتولین صاحب داشته اند لذا آنها را آوردند به شهر و اشخاص غریب که کسی را ندارند همانجا یا در شهر نو دفن می کنند .  
روز سه شنبه ۲۴ جمادی الاخره ۱۳۲۷ - امروز به مبارکی و میمنت و اقبال که



موافق است ۱۳ ژویه ماه فرنگی ۱۹۰۹ میلادی و مطابق است ۲۵ تیرماه جلالی و ۲۹ بهمن ماه قدیم و ۲۲ سرطان طرف صبح يك دفعه صدای چندتیر تفنگ مسموع گردید و چون شب گذشته از طرف برادران اخبار حرکت مجاهدین شهر و ورود اردوی ملی را شنیده بودم از این صدای تفنگ یقین کردم که حضرات وارد شدند و بامجاهدین شهری زودتر دست به کار زدند و شروع به مقصود کردند. در این بین جناب . . . وارد و مؤذنه و ورود اردوی ملی را داد ، و اخبار روز شبیه الی دوشنبه راهم راپرت داد که در فصل خود نوشتم. اینک وقایع امروز را می نویسم که برای برادران و خوانندگان این تاریخ تذکره ای باشد:

عده ای از مجاهدین از دروازه بهجت آباد و جمعی هم از دروازه دولت وارد شدند . شاهزاده عزیز که در چند سال قبل به حکم نظام الملک دست آن جوان را بریدند با عده بسیاری از جوانان محله بازار پای منار حرکت نمودند و تفنگ های سر بازارها در قراولخانه ها گرفته به فاصله دو ساعت مجلس و مدرسه سپهسالار را متصرف شدند و محله پای منار و محله سرچشمه و محله شاه آباد را به تصرف خود در آوردند [ند] . بازار پای منار را فوراً باز کرده ، و صدای زنده باد مشروطه از مردم بلند ، مشروطه خواهان پارچه قرمزی در دست و بازوی خویش بسته ، بامجاهدین هم آواز شدند .

نزدیک ظهر تلگرافخانه و تلفون خانه به تصرف ملت درآمد. از مستبدین شهری فقط هشت نفر سر باز سیلاخوری و چند نفر دیگر که طرف شده بودند هدف گلوله شده و به جهنم واصل شدند .

عجب است که امروز برخلاف سال گذشته که مجلس را به توپ بستند ، مردم دریک بهجت و سرور و فرح و خوشحالی واقمند. و نیز برخلاف سال قبل با این ورود اشخاص مختلف و مهمانان غریب در شهر يك امنیت و آرامی است . در سال گذشته که مجلس را به توپ بستند مردم در ترس و خوف به خانه های خود خزیدند ، لکن امروز مردم در کوچه و بازار به یکدیگر می رسند و یکدیگر را تبریک و تهنیت می گویند. احدی از مجاهدین و طالبان حقوق يك قدم برخلاف انسانیت برنداشته و بامردم به نهایت مهربانی سلوک و رفتار می نمایند. باری فعلاً که پنج ساعت به غروب است در خانه جناب آقامیرزا ابراهیم خان مؤسس مدرسه عصمت نشسته ، جناب آقامیرزا سید علی خان منشی باشی و جناب آقامیرزا علیرضاخان مستوفی صندوق خانه با جناب آقامیرزا ابراهیم خان مشغول صرف جای و غلیان، و دعای نصرت برادران مجاهدین را می خوانیم و نصرت آنان را از خداوند سئوال می نمائیم . جناب آقا میرزا علیرضاخان تفنگ خود را حاضر کرده و در خیال حرکت و الحاق به مجاهدین می باشند. جناب قاضی-عسکر هم در خواب ناز رفته اند .

از بیرون خبر رسید که مجاهدین تا گذر معبر را گرفته و بیرق مشروطه را افراشته اند . صدای تفنگ و بمب هم مسموع می شود گویا در ارك و قزاقخانه باشد که مجاهدین و بختیاری ها

مشغول می‌باشند .

جناب آقامیرزا علیرضاخان نقل کردند که : در ۱۴ ج ۲ درخانهٔ اعتماد حضور بودیم ، شیخ اسدالله بروجردی معروف به صدوق روضه‌خوان در حضور جمعی گفت که من ختم گرفته‌ام که تا شانزدهم این ماه سرسپهدار را برای شاه بیاورند . من از استماع این فقره تحاشی کرده و از حال طبیعی خارج شده ، تاخت براو آورده و او را به حالت خشم از آن خانه بیرون کردم .، این است حال اهل عمایم که دور شیخ فضل‌الله را گرفته‌اند .  
از سلطنت آباد امروز اطلاعی نداریم گویا حضرات بختیاری اطراف آنجا را گرفته‌اند تا خبر چه برسد .

شخص بنامی الان که چهارساعت به غروب است آمد و گفت دم‌دروازهٔ بهجت آباد جمعی از بختیاری‌ها بودند و دروازه را بسته بودند و بیدق مشروطه را بالای دروازه زده بودند . ما چند نفر بناو عمه که رسیدیم گفتند از توی خاک ریز خندق بیاید ، ما آمدیم مشغول کندن و درست کردن سنگر بودند ، ما هم با آنها کمک کرده و توپ نه‌پری را بردند بالای دروازه . امروز اعیان و اشراف مشروطه خواهان از ظهر بنای دیدن را گذاردند از سپهدار ، و تبریک و تهنیت گفتند او را . از طرف بعضی سفراء هم تبریک گفته شد .

سپهدار ابتداء در مدرسهٔ سپهسالار و مجلس ورود نمود ، ظهر را رفت در انجمن مظفری . خانهٔ صنیع حضرت را غارت کرده ، تفنگ‌های زیادی از آنجا بیرون آوردند . درخانهٔ هژیرالسلطنه کدخدای سنگلج هم ریخته تفنگ و فشنگ زیادی بردند . خانهٔ حاج باقر صراف و خانهٔ اعتماد قاجار رئیس قورخانه‌ها هم غارت کردند .

عده‌ای هم مأمور شدند برای گرفتاری شیخ فضل‌الله که خانهٔ او مجمع اشرار والوایط می‌باشد .

صدای زنده‌باد مشروطه ، پاینده باد قانون محمدی از عموم مردم بلند است . دکان‌های خیابازی امروز از هر روز بهتر و نان بیشتر است . دکان‌های قصابی هم چنین است . از قرار مسموع سه نفر از سیلاخوری‌ها را گرفتار کرده و بردند نزد پسر سپهدار ، پانزده تومان به اشخاصی که آنها را بردند انعام داده و آن سه نفر را به دار کشیدند .  
و نیز مسموع گردید اسب‌های مجدالدوله را بردند برای مجاهدین و خود مجدالدوله که امیر توپخانه است در شهر نیست و خطر بزرگی دارد .

درسال گذشته پس از خرابی مجلس یعنی در همین ایام ، مردم در کوچه و بازار بد می‌گفتند به مشروطه خواهان و صدای زنده‌باد استبداد بلند بود . و امروز برخلاف از مستبدین بد می‌گویند و صدای زنده‌باد مشروطه بلند است .

الان که دو ساعت و نیم از شب می‌گذرد متوالیاً صدای تفنگ و توپ و بمب بلند است . نمی‌دانم در قزاق‌خانه است یا از خانهٔ شیخ فضل ، چه هر دو جا را ملتا حاطه کرده است . از بیرون

شهرهم صدای توپ می‌رسد دیگر نمی‌دانم در سلطنت آباد است یا در اردو ، چه هر دو جا را احاطه کرده‌اند ، الله اعلم .

مجاهدین از دروازه بهجت آباد وارد شدند . بختیاری‌ها از دروازه دولت قبل از طلوع آفتاب وارد شدند و در وقت ورود دروازه بسته بود . چون احتمال می‌رفت که از سلطنت آباد آمده‌اند لذا مستحفظین دروازه گمان کردند دوست می‌باشند ، وانگهی بودن بختیاری و مجاهدین را در طرف شرق و شمال طهران تصور نمی‌کردند و گمان بودن آنها را در طرف جنوب و مغرب طهران داشتند و اردوی دولتی در شاه آباد که طرف مغرب طهران باشد بودند . باری مستحفظین پرسیدند که دوستید یا دشمن؟ آنها گفتند ما دوستیم و زنده باد محمدعلی‌شاه . لذا دروازه را باز کردند ، حضرات وارد شده و اسلحه را گرفته ، چند نفری فرار کرده می‌روند بالای بام که سنگ‌را ضبط کنند ، در بین راه آنان را هدف گلوله می‌نمایند .

لدی‌الورد بختیاری‌ها که از دروازه دولت وارد شدند می‌روند به مجلس و مدرسه سپهسالار ، مجاهدین می‌روند به پارک میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان . از شهر هم اول کسی که شروع کرد شاهزاده عزیز بود .

امروز رفته منزل رکن‌الممالک کرمانی ، پیک احسانی به من کرد که خیلی ممنون شدم یعنی مبلغ پنج تومان به من داد بدون آنکه اظهار بی‌پولی کنم و خیلی ممنون شدم از ایشان .

روز چهارشنبه ۲۵ جمادی الاخری ۱۳۲۷ - دیشب تا صبح صدای توپ و تفنگ و بمب در شهر بلند بود .

امروز در اول آفتاب متوالیاً صدای تفنگ شنیده می‌شود .

امروز عده‌ای از بختیاری‌ها وارد شده و در خارج شهر مشغول جنگ می‌باشند یعنی در قصر قجر در یک فرسخی سلطنت آباد میدان جنگ است .

طرف صبح کاغذی رسید برای حاج علیقلی خان و در مجلس دادند به او . گویا خبر رسیدن اردوی ملی بوده است .

عده‌ای از سیلاخوری و مامقانی هم قسم شدند که دو کار را به انجام رسانند: اول آنکه بیرق مشروطه خواهان را که در نزدیکی بازار پاسبان است بکنند و بیرق دولت را نصب نمایند ، دوم آنکه بروند به مجلس سپهسالار بکشند . آن طایفه که مأمور به بازار پای منار بودند همگی کشته شده ، یک نفر زنده به جای نماند . آن طایفه که مأمور به مجلس بودند سه چهار نفر کشته شده ، مابقی آنها گرفتار شدند . مجاهدین خواستند آنها را به قتل رسانند از طرف سپهسالار حکم شد آنها را استنطاق نمایند .

امروز از صبح الی اول غروب صدای توپ و بمب و تفنگ شهر را گرفته بود .

قزاق‌ها دو خانه را به توپ بستند و [دو] خانه را غارت کردند: یکی خانه معتمدالممالک

برادر وکیل الدولة، دیگر خانۀ معزالملک دائمی امین السلطان، بهطوری غارت کردند که آهن‌های طارمی خانرا نیز غارت کردند.

نایب‌السلطنه و زن شاه و سعیدالدوله وزیر امور خارجه امروز پناه بردند به‌زگرگنده که محل سفارتخانۀ بیلاقی روس است.

قزاق‌ها يك عراده توپ آوردند در چهارراه حسن آباد و بهطرف خیابان فرمانفرما خالی کردند. سه‌چهار نفر راه‌گذر بی‌طرف هدف گلوله‌توپ شدند.

قزاق‌ها امروز همت گماشته و دامن نامردی را به‌کمر زده [اند تا] بیدق مشروطه‌را که در قراولخانۀ چهارراه حسن آباد نصب کرده‌اند کنند و مجاهدین را که در قراولخانه می‌باشند بکشند. لذا قزاق‌ها بطور تدبیر نظامی سدسته شده: یک‌دسته از خیابان مریض‌خانه، دسته دیگر از خیابان حسن آباد، دسته دیگر از کوچه همت آباد بهطرف قراولخانۀ خالی حمله بردند. قریب شش ساعت جنگ کردند. یعنی زیاده از پنج‌هزار گلوله تفنگ و صد گلوله توپ شلیک کردند و به‌قدم نظامی پیش‌رفته تا به قراول‌خانه رسیدند و بایک دنیا شغف بلکه یک‌دنيا افتخار آنجا را متصرف شدند و بیدق را کشته، هلهله‌کنان پای‌کوبان به قزاقخانه برگشتند. و بعد از این فتح نمایان علی‌الرسم به خیال کشتن و غارت کردن افتادند چه از اینهمه تلف کردن گلوله تفنگ و توپ و شش هفت ساعت وقت تضییع کردن، به‌همان بیدق خالی اکتفا کردن صحیح نبود و مایه بدنامی بود. و در قراول‌خانه نهمتنفسی بود که بکشند و نه چیزی بود که غارت کنند لذا توپ‌را بهطرف خیابان دروازه قره‌وین گردانیده و چند شلیک کرده دوسه نفر راه‌گذر از مرد وزن و طفل را تلف کردند، و خانۀ بیچاره معتمد نظام‌را در معرض نهب و غارت درآوردند و تمام اسباب خانۀ او را بردند، و نیز خانۀ حاجی سید کاظم رشتی را ضمیمه کرده آنچه در این خانه بود غارت کردند. تا اینکه خبر غارت به مجاهدین رسید ده‌بیست نفری از مجاهدین پیاده و ده دوازده نفری از مجاهدین سواره آمدند بهطرف آنها، به‌محض اینکه ملتفت شدند که مجاهدین می‌رسند فرار برقرار اختیار کرده رفتند به قزاق‌خانه.

باری محاربات دولتیان در این روزها از همین قبیل است. گویا مقصودشان این بود که هم‌مردم را بترسانند از صدای توپ که به‌مدد مجاهدین نروند و هم ضمناً غارتی گیر قزاق و سرباز افتد که شاید الواط و بیهارها بهطرف آنها بروند. لکن به‌محض اینکه یک‌مجاهد قفقازی یا رشتی به‌محلی می‌آمد مجاهدین شهری به آنها ملحق می‌شدند.

امروز میرزا محمد خان پسر علی اکبر خان را دیده که لباس مجاهدین را پوشیده و تفنگ در دست او، پدر پیرش هم همراه او بود. این جوان غیور هفده سال از سنین عمرش می‌گذرد و در مدرسه اسلام تحصیل کرده است، در علوم ریاضی و عربی به اندازه لزوم و زبان فرانسه فارغ شده است. از دیدن این طفل و این حرارت و این شوق که به استقبال